

تعلیم و تربیت از دیدگاه علامه طباطبایی

دکتر کرم الله جوانمرد¹

مehshidehsanfar1380@gmail.com²

چکیده

موضوع اصلی پژوهش حاضر تعلیم و تربیت از دیدگاه علامه طباطبایی است. این تحقیق از نوع نظری و روش آن توصیفی-تحلیلی است و برای جمع آوری اطلاعات و داده های لازم آن از روش کتابخانه ای استفاده شده است. در این پژوهش به تحلیل و بررسی قلمرو مفهومی تعلیم و تربیت و صورت های متفاوت آن طول زمان پرداخته و سپس ضمن برای استخراج دلالت های تربیتی مرحوم علامه طباطبایی یک بررسی اجمالی از مفاهیم انسان شناسی، ارزش شناسی و معرفت شناسی ایشان ارائه می شود و ضمن بیان دیدگاه نظری علامه طباطبایی در حیطه تعلیم و تربیت به تفاوت آن دو نیز پرداخته شده. همچنین در نوشته حاضر دیدگاه علامه طباطبایی در زمینه اهداف، روش ها و وظایف معلم استخراج و تبیین می شود.

The main topic of the current research is education from the perspective of Allameh Tabatabai. This research is descriptive-analytical in theory and method, and the library method was used to collect the necessary information and data. In this research, the conceptual realm of education and training and its different forms over time are analyzed and studied, and in order to extract the educational implications of the late Allameh Tabatabai, an overview of his concepts of anthropology, value theory, and epistemology is presented. In addition to expressing the theoretical view of Allameh Tabatabai in the field of education, the difference between the two is also discussed. Also, in the present article, Allameh Tabatabai's view on the goals, methods and duties of a teacher is extracted and explained.

کلمات کلیدی

علامه طباطبایی، تعلیم، تربیت، اهداف، روش ها

مقدمه

¹ k.javanmard@abru.ac.ir استادیار گروه جامعه شناسی دانشگاه آیت الله العظمی بروجردی

² mahshidehsanfar1380@gmail.com کارشناس ارشد جامعه شناسی

بر اساس آیات قرآن و روایت معصومان آفرینش انسان دارای هدف مشخصی است و تحقق این هدف تنها در پرتو تعلیم و تربیت میسر است، به همین منظور خداوند متعال انسان را به نیروی عقل و معرفت تجهیز کرد و سپس رسالت تعلیم و تربیت را بر عهده پیامبران و معصومین نهاد از این رو تعلیم و تربیت همواره از اهم توصیه های قرآن کریم و همچنین مهم ترین بخش ادیان آسمانی، به خصوص دین اسلام است (صالحی، یاراحمدی، 1387). همچنین اصول تربیتی هر دیدگاهی از مبانی تربیتی آن نشئت می گیرد پس برای نیل به اهداف تعلیم و تربیت صحیح مطابق با دیدگاه اسلام باید به قرآن کریم به عنوان بهترین مرجع در این زمینه، مراجعه کرد. برای فهم بهتر نظام تربیتی اسلام به شکل اصولی، آشنایی با مبانی استنباط و اجتهاد در علوم اسلامی و تسلط بر مقدمات تحقیق در قرآن و احادیث و آگاهی از نظریات تربیتی دانشمندان تعلیم و تربیت در اسلام و جهان ضروری است. استاد علامه طباطبائی، فقیه و مفسر وحکیم و اسلام شناس جامع در عصر حاضر، با الهام از سرچشمه ی وحی در رشته های مختلف علوم و معارف اسلامی تحقیقات جامع و گسترده ای کرده و آثار گران بهایی به وجود آورده؛ مانند تفسیر المیزان که از آن به دایرة المعارف اسلامی یاد می شود. در مقاله حاضر نخست نگاهی اجمالی بر دیدگاه های علامه طباطبائی در زمینه های ماهیت انسان، معرفت شناسی و ارزش شناسی خواهیم داشت، سپس بر مبنای این سه دیدگاه به تبیین ماهیت تعلیم و تربیت و سپس اهداف و روش های آن از منظر علامه طباطبائی اشاره خواهیم کرد.

انسان شناسی علامه طباطبائی

از آنجا که نوع نگرش هر محقق به ماهیت انسان تاثیر به سزایی بر دیدگاه های تربیتی او دارد، پیش از بررسی دیدگاه های تربیتی علامه طباطبائی (ره) نخست گذری اجمالی بر دیدگاه های وی در زمینه انسان شناسی، معرفت شناسی و ارزش شناسی خواهیم داشت تا راه برای استنباط دیدگاه های تربیتی ایشان فراهم گردد. ابتدا به طور مختصر به ویژگی های انسان از دیدگاه علامه طباطبائی اشاره می کنیم:

انسان موجودی است که از تن و روان ترکیب یافته است.

این دو پیوسته در زندگانی دنیوی، همراه و ملازم یکدیگرند. هنگام مرگ، روح از بدن جدا شده، سپس انسان به نزد خدا باز می گردد (طباطبائی، 1346، ص 159). علامه در کتاب انسان از آغاز تا انجام، که به بررسی «انسان قبل از دنیا»، «انسان در دنیا» و «انسان بعد از دنیا» می پردازد، پس از تفکیک «عالم خلق» از «عالم امر»، معتقد است که انسان از هر یک از دو عالم در خود ودیعتی دارد. ودیعت عالم خلق، «بدن» است که مشترک بین انسان و حیوان است، و ودیعت آن دیگری (عالم امر) که مختص انسان است، «روح» است (کلانتری، 1386).

انسان صاحب ابزاری است که او را قادر می سازد بر جهان آگاهی یابد.

خداوند متعال نوع انسان را که آفرید، قوای ادراکی در او به ودیعت نهاد و چشم و گوش و قوای باطنی برایش قرار داده، او را نیروی فکر داده که بتواند به وسیله آن از حوادث آینده و گذشته اطلاع یابد (همان، ص 160).

انسان صاحب ابزاری است که او را قادر می سازد بر جهان آگاهی یابد.

مجموعه از باید ها و نباید ها که آدمی به اقتضای قوا، امکانات و نیاز های خود به وجود می آورد و آنها را واسطه استکمال خود قرار می دهد. این علوم ابزاری است از جنس فکر تا در میدان کار و کوشش و تصرف و تسخیر طبیعت موفق باشد (همان، ص 166)

انسان موجودی اجتماعی است.

به نظر علامه « اجتماعی بودن انسان، از مطالبی است که اثبات آن، احتیاج به بحث زیادی ندارد، چه آنکه خاصه اجتماعی بودن از فطریات هر فرد است، تاریخ و همچنین آثار باستانی ای که از قرون و اعصار گذشته حکایت می کند، چنین نشان می دهد که انسان همیشه در اجتماع و به طور دسته جمعی زندگی می کرده.» (طباطبایی، 1363، ص 157)

انسان موجودی استخدام گر است.

شاید یکی از اساسی ترین نظریه های انسان شناسی علامه طباطبایی همین است. به نظر می رسد ایشان در مورد طبیعت آدمی به دو سرشت اولیه و ثانویه اعتقاد دارد و این ویژگی یعنی استخدام، از سرشت اولیه انسان است. آدمی به سرشت اولیه موجودی منفعت جو است و تمامی اعمال و حرکاتش در جهت منافع و مصالحش است (کافی، 1380). در مواجهه با حجم وسیعی از نیاز ها بدوم کمک گرفتن از دیگران امکان ارضا و اشباع نخواهد داشت.

انسان دارای فطرت است.

«انسان نیز مانند سایر انواع مخلوقات فطرتی دارد که او را به سوی تکمیل نواقص و رفع حوائجش هدایت نموده، آنچه را نافع برای اوست و آنچه را برایش ضرورت دارد، به او الهام می کند؛ پس انسان فطرتی (خلقتی) خاص دارد که او را به نسبتی خاص، به زندگی هدایت می کند و راه معینی دارد که به هدف و غایتی خاص منتهی میشود. ... انسان که در این نشئه زندگی می کند، نوع واحدی است که به سبب دارا بودن روح و بدن مشابه سود و زیان مشترکی دارد» (طباطبایی، ۱۳۶۳، ص ۲۸۷)

معرفت شناسی علامه طباطبایی

تعریف علم در معرفت شناسی جایگاه خاصی دارد علامه علم را حضور چیزی برای چیز دیگر میداند و قایل به امکان دست یافتن به معرفت بوده، ابزارهای معرفت را شامل حس و عقل میداند و طبیعت عقل و قلب را منابع معرفت معرفی میکند. علامه طباطبایی علم را به حقیقی و اعتباری تقسیم می نماید. علم حقیقی به حصولی و حضوری تقسیم شده است. علم حصولی به کلی و جزئی، ما قبل کثرت و ما بعد کثرت، تصور و تصدیق، بدیهی و نظری و حقیقی و اعتباری تقسیم میشود. علامه طباطبایی علم را امری مجرد تلقی کرده، برای اثبات این مدعا دلایلی می آورد؛ چون قابل انقسام نبودن، عدم انطباق بزرگ به کوچک، عدم تطبیق به زمان و مکان و نظایر آن. او همچنین در پیروی از ملاصدرا، علم را امری مشکک معرفی می کند که شامل مراتب حسی، تخیلی و عقلی است. او همچنین عقل را امری قابل اعتماد میداند و در این راه، مبادرت به استدلال می نماید؛ ولی آن گاه به تعریف حقیقت پرداخته، معیار حقیقت را تطابق ادراک ذهنی با واقعیت می داند؛ پس به نظر او، دست یافتن به

حقیقت میسر است وی ابزار تشخیص حقیقت را منطق میدانند که مراد همان منطق ارسطوست (طباطبایی، 1367، ص 43)

حقیقت امری دایمی است که تغییر نمی یابد؛ اما علامه طباطبایی تکامل عرضی حقیقت - که مراد از آن افزایش اطلاعات در خصوص امری خاص است - و تکامل طولی آن را - که مشتمل بر انجام اصلاحاتی در نظریه ی قبلی است یا اینکه نظریه ی جدید با تجربیات بیشتر و دقیق تری منطبق باشد - می پذیرد.

از نظر علامه طباطبایی، خطا بیان حکمی است که با واقع انطباق نداشته باشد. خطا در علوم حصولی رخ میدهد؛ نه در علم حضوری (ایمانی، ۱۳۷۶، ص ۴۴ و ۴۵).

ارزش شناسی علامه طباطبایی

ارزش ها بخشی از تعلیم و تربیت را تشکیل میدهد نظری اجمالی به ارزش شناسی علامه طباطبایی به محقق در تبیین ماهیت تعلیم و تربیت کمک می کند. از دیدگاه علامه طباطبایی ارزشها گزاره ها و مفاهیمی است که در حوزه ی ادراکهای عملی یا اعتباری قرار میگیرد. این مفاهیم و گزاره ها ساخته و پرداخته ی دستگاه شناختی آدمی است که برای ارضای نیازها و کسب کمال و سعادت تهیه می شود. به زعم ایشان این ادراک ها محصول قوه ی خیال یا وهمیه است. اعتباریات یا ارزش ها، بیرونی و مستقل از ما نیست که بشر به مانند واقعیت های بیرونی به شناخت آنها نایل آید؛ بلکه تولید خود و محصول تکاپوی ذهنی وی است تا مشکل های زندگی دنیوی وی را حل نماید (طباطبایی، ۱۳۷۲، ص ۲۰۰، با اندکی تغییر). او دایماً این معنا را دنبال می کند و زندگی خویش را بر اساس آنها استوار می سازد؛ اموری که واقعیتی در خارج ندارد، سامان دهنده ی زندگی وی است و به موجب آنها کمال ذات خود را به دست می آورد (طباطبایی، ۱۳۷۱، ص ۴۷، با اندکی تغییر). حیات دنیوی آدمی تحت تأثیر دو اصل اساسی است که عبارت است از:

الف. کوشش برای حیات

ب. انطباق با احتیاج ها (طباطبایی، 1372).

بر اساس اصل انطباق با احتیاج ها که بر تمامی شئون نفسانی و جسمانی اش حاکم است، آدمی تلاش می کند آنچه را برایش مفید است، جذب و آنچه را برایش ضرری دارد، دفع کند (همان، ص ۱۴۸).

تنها قاعده ی ذهنی که بر اعتباریات حاکم است لغویت و عدم آن است. تشخیص اعتبار لغو از غیر لغو به اعتبار همین نتایج است؛ بنا بر این توجیه ارزشها از طریق نتیجه ی آن ممکن است. از آنجا که نتیجه ی اعتباریات امری بیرونی و واقعی است، قابل بررسی است. علامه در این خصوص اعتقاد دارد اعتباریات با سعادت انسان ها ارتباط دارد. اعتباری که با سعادت انسان ها ارتباط داشته باشد معتبر و در غیر این صورت لغو خواهد بود؛ بنا بر این نتایج اعتبار محمل مناسبی است برای توجیه آن و جنبه ی خردمندانه بودن آن نیز از این طریق صورت می گیرد (حسنی، 1382). از دیدگاه علامه طباطبایی اعتباریات در ثبات و تغییر تابع احساسات است که با ظهور و بروز آن اعتباریات نیز از بین میرود. این قاعده در موارد بسیاری صادق است؛ یعنی با تغییر احساساتی که باعث میشود اعتباری ایجاد

شود، اعتبار هم لغوی می شود؛ اما در این فراز، علامه به ثبات هم اشاره کرده است. از آنجا که در طبیعت آدمی ویژگی هایی تغییرناپذیر است، اعتباریاتی که بر اساس این ویژگی ها شکل می گیرد، ثبات دارد (طباطبایی، 1373) به بیان دیگر بسیاری از اعتباریات سر در ویژگی هایی دارند که دائماً در طبیعت فطرت آدمی است؛ یعنی فطرت و طبیعت آدمی را به سوی اعتباریات خاصی سوق می دهد ایشان در بخشی از اصول فلسفه می نویسند انسان بر اساس طبیعت خودگرایانه اش همه چیز را برای خود می خواهد و بر اساس همین خودگرایی اجتماع را اعتبار مینماید؛ زیرا از طریق، اجتماع، مصلحت و سود وی بهتر تأمین می شود. پس از اعتبار اجتماع، برای ایجاد موقعیت مناسب زندگی سعادت‌مندانه به اعتبار حسن و عدالت و قبح ظلم میرسد این گونه است که طبیعت و فطرت، آدمی را به سمت اعتباریات خاصی هدایت میکند که منشأ ارزشهای مشترک انسانی می شود؛ ارزشهایی چون عدالت که منشأ ارزشهای اخلاقی نیز هست؛ بنا بر این، به سبب ثبات طبیعت آدمی که آسیای انسانیت بر محور آن می چرخد، به ارزشهای مشترک و مداومی میرسیم که به دلیل ثبات منشأ ثبات دارند (طباطبایی، ۱۳۷۲). در جمع بندی نهایی در خصوص دیدگاه ارزش شناسی علامه طباطبایی می توان گفت که از نظر وی، ارزش ماهیتاً ذهنی بوده، وجودی مستقل از ما ندارد و ذهن تحت تأثیر احساسات و با عاریت گرفتن مفاهیم ماهوی و اعتباری عام، به وضع اعتباریات اقدام مینماید. اینها با مفاهیم و ادراک های حقیقی تفاوت اساسی دارد. وضع این اعتباریات به قصد پیامدهای آن صورت میگیرد که رفع نقص و کسب کمال و سعادت است. در حقیقت پیامدهای اعتباریات محمل توجیه آنهاست. در نهایت، دلالت اندیشه اعتباریات نسبت به ارزشها نیست و برخی ارزشهای اساسی و بدون تغییر در حیات آدمی دیده می شود.

تعریف مفهومی تعلیم و تربیت

«تربیت» در لغت از دو ریشه «ربو» و «ربب» اشتقاق یافته است. از ریشه ربو بیشتر ناظر بر پرورش جسمی و به معنای «افزودن» و «پروراندن» است و از ریشه «رب» بیشتر ناظر بر پرورش روحی و معنوی و به معنای «سرپرستی کردن»، «رهبری کردن» و «به اعتدال رساندن» است (جعفری، 1364). تربیت از نظر دانشمندان تربیتی، فعالیتی منظم و تدریجی برای کشف استعداد ها و از قوه به فعلیت رساندن آنهاست (جعفری، 1378).

در زبان عربی، «تعلیم» از باب تفعیل و از ماده «علم» است و به معنای آموزش دادن و یاد دادن می باشد و در فارسی نیز به همان معنا به کار می رود (راغب همان، 1412ق). تعلیم تغییری است که در حوزه شناختی ایجاد می شود. در تعلیم نوعی استمرار و تثبیت وجود دارد، به خالف اعلامم که به «رساندن خبر» بدون استمرار اطلاق میشود معنای اصطلاحی این واژه تفاوت چندانی با معنای لغوی آن ندارد. تکیه بر نقش آسان سازی یادگیری، در تعریف تعلیم در متون علوم تربیتی دیده می شود. آموزش در تعریفی جامع به این معناست: «هرگونه فعالیت یا تدبیر از پیش طرح ریزی شده که هدف آن آسان کردن یادگیری در یادگیرندگان است» (اعرافی، 1387).

تعلیم و تربیت از دیدگاه علامه طباطبایی

علامه طباطبایی پیش از تعریف تعلیم و تربیت، چند واژه و موضوع را تعریف می کند که به نحوی، بات علیم و تربیت از نظر مصداق و مفهوم شباهت دارد تا وجوه تمایز و نکات مشترک آنها را با تعلیم و تربیت روشن کند.

1. اخلاق

«علم اخلاق عبارت است از فنی که درباره ی ملکات انسانی بحث می کند؛ ملکاتی که مربوط به قوای نباتی، حیوانی و انسانی است و ملکات خوب و ارزشمند را از ملکات و اوصاف زشت و منفی جدا می سازد تا انسان با آراستن خود به ملکات ارزشمند، سعادت علمی و عملی خود را به کمال رساند و رفتار و اعمال شایسته ای داشته باشد؛ چنان که رضایت و تحسین افراد جامعه را به سوی خود جلب کند» (طباطبایی، 1385). «اخلاق» جمع مکسر «خلق» است و «خلق» به يك صورت ادراکی می گوئیم که درون انسان جایگیر شده و در موقع مناسب، جلوه می کند و او را به اراده ی عملی وادار می نماید؛ چنان که انسان پر دل صفت ی درونی دارد که با هر گونه خطر دفع ناشدنی روبه رو شود، به هیجان آمده، خودنمایی و به مبارزه و دفاع دعوتش میکند و به عکس، انسان بزدل حالتی درونش نهفته است که با هر خطر ی مواجه شود، اعصابش از کار میافتد و به فرار از معرکه وادارش میکند (طباطبایی، 1371).

۲. تزکیه

«تزکیه، تربیت و رشد دادن چیزی به شکل مطلوب و شایسته است» (طباطبایی، ۱۳۶۳) یا رشد دادن و ترقی دادن چیزی است؛ به گونه ای که خیرات و برکات از آن بروز کند» (طباطبایی، ۱۳۶۳).

۳. هدایت

هدایت عبارت است از دلالت به هدف با نشان دادن راهی که آدمی را به غایت مطلوب برساند (طباطبایی، 1385) و آن خود نوعی به مطلوب رساندن و ایصال الی المطلوب است. حقیقت هدایت به خداوند متعال قایم است؛ چنان که فرمود: (ای پیامبر! کسانی را که دوست میداری، قدرت هدایتشان را نداری؛ خداوند هر کس را خواست هدایت می کند) (طباطبایی، 1385)

«اراده و سنت خدای تعالی این گونه جاری است که امور را از مجرای اسباب به جریان می اندازد و در هدایت وسیله ای فراهم میکند تا مطلوب و هدف برای هر که بخواهد، روشن گشته، در مسیر زندگی به هدف نهایی خود برسد» (همان، 1385).

تعلیم و تربیت از دیدگاه علامه طباطبایی

علامه طباطبایی تعلیم و تربیت را مفهوم واحد دانسته، آنها را جداگانه بررسی و تعریف مینماید. ایشان تربیت را مترادف تزکیه و مشابه هدایت میداند - چنان که در تعریف هدایت ملاحظه شد - و تعلیم را به مفهومی اطلاق می کند که شامل فعالیت های مدرسه و دستگاه آموزش و پرورش است و آن را یکی از شئون پیامبر اسلام (ص) می داند؛ از این جهت می توان گفت منظور ایشان از تعلیم، مفهوم معنی education است که تعلیم و تربیت ترجمه شده است و معنی و مفهوم واحدی را افاده و آن را چنین تعریف می کند: تعلیم، هدایت و ارشاد ذهن فراگیر به وسیله ی معلمی آگاه است تا مطالبی را که فراگیری آنها برای دانش آموز

دشوار است، بیاموزد؛ بنا بر این، تعلیم آسان کردن راه و نزدیک کردن مقصد است؛ نه ایجاد کردن آنها (طباطبایی، 1363).

الف. در تعریف، به ارکان و عناصر تعلیم و تربیت که عبارت است از هدف، روش، معلم، دانشآموز و مواد آموزشی توجه شده است.

ب. در تعریف مشخص شده است که هدف تعلیم و تربیت رسیدن به غایت مطلوب است. معلم با نشان دادن راه و هدایت دانش آموز، زمینه را برای رسیدن و رساندن او به هدف فراهم می سازد؛ هدفی که به خواست گروه و جامعه محدود نیست.

ج. روش تعلیم و تربیت، در تعریف، هدایت و آسان کردن راه و نزدیک ساختن مقصد مطرح شده است که معلم راهی را ایجاد نمی کند؛ بلکه به دانش آموز کمک و او را راهنمایی میکند.

د. در تعریف، مسئولیت معلم، تلقین و انتقال معلومات نیست؛ بلکه کمک و راهنمایی فراگیران است که با نشان دادن و آسان کردن راه، رسیدن به مقصد نهایی و مطلوب را ممکن سازد. در تعریف، بر لزوم آگاهی و خبرگی معلم تأکید و شرط اساسی هدایت و تحقق تعلیم و تربیت عنوان شده است.

ه. دانشآموز عنصر مهم در تعلیم و تربیت تلقی شده است. توان و استعداد یادگیری به سن و طبقه خاصی محدود نشده است.

و. مواد آموزش به صورت مطلق و عام ذکر شده، همه ی علوم، فنون، تجربه ها و رفتارها را دربرگرفته؛ برخلاف برخی تعاریف که مواد آموزشی را به میراث فرهنگی محدود ساخته است.

ز. در تعریف، فقط از بعد ذهنی و عقلانی نام برده و از ابعاد دیگر وجود انسان غفلت شده است.

مبانی تربیت از دیدگاه علامه طباطبایی

علامه طباطبایی (ره) موارد زیر را از مهم ترین مبانی تربیت در قرآن کریم می داند:

الف. توحید

اهمیت خداشناسی به دلیل آثار آن در حیات فردی و اجتماعی انسانها مورد توجه است. اعتقاد انسان به خدا و برداشتی که از اوصاف الهی دارد، در شئون مختلف زندگی او، انگیزه هانیت، ها داوری ها و اعمال او مؤثر است و شخصیت ویژه ای برای فرد می سازد و روش او را تغییر می دهد (کبیری، معلمی، 1388). بنابراین، یکی از ضرورت های حیات آدمی، شناخت نوع ارتباط او با خداوند است. علامه معتقد است «توحید»، ریشه درخت اسلام و روح همه آموزه های قرآن است. از این روی، مهمترین مبنای تربیت اخلاقی را «توحید» می داند. ایشان بیان می کند شجره طیبه ای که قرآن از آن نام می برد که اصل آن ثابت و فرع آن در آسمان است، همان توحید است که فروع آن، اخلاق، اعتقادات و احکام می باشد (دهخدا، 1334). بنابراین از نظر ایشان مهمترین مبنای قرآن در تربیت اخلاقی توحید است.

علامه طباطبایی «توحید» را این گونه معرفی می کند: «توحید در اسلام آن است که معتقد باشیم خداوند ربّ همه اشیاء است و هیچ ربّی جز او نیست، در همه جهات تسلیم او بوده و حق ربوبیت او را ادا کنیم. بدین شکل که خشوع قلبی جز برای او نداشته باشیم و اعمالمان را جز برای او انجام ندهیم و دستورات او را بزرگ و عظیم بدانیم.» (راغب، 1416ق)

انسانی که معتقد است کارگردان اصلی جهان تنها خداوند است و نیازمندیهای او، تنها با تدبیر، خداوند سر و سامان خواهد گرفت، دست نیاز به سوی دیگران دراز نخواهد کرد؛ در مقابل مشکلات بی تابی و کم صبری نخواهد داشت؛ زیرا او می داند که خداوند تنها ربّ او نیست ربّ همه جهان است و امور را به بهترین شیوه هدایت خواهد کرد.

ب. فطرت

دومین مبنای قرآن در تربیت، اخلاقی پذیرش «فطریات» در انسان است. «فطرت» در لغت به معنی «خلق»، «ایجاد» و «سرشت و طبیعت» آمده است (طباطبایی، 1363). فطرت در اصطلاح، به گونه ای خاص از آفرینش اطلاق میشود که مخصوص انسان و غیر تقلیدی است. بدین صورت که نیازمند تمرین و استاد نبوده در همه زمانها، مکانها و برای همه ثابت میباشد؛ قابل شدت و ضعف است و مبدأ همه فضایل انسانی است (طباطبایی، 1393). یک سلسله میل ها و جاذبه های معنوی در انسان وجود دارد که در سایر موجودات نیست این جاذبه ها به انسان امکان میدهد دایره فعالیت هایش را از مادیات توسعه دهد و تا افق عالی معنویات بگشاند. برخی از گرایشهای فطری انسان عبارت است از میل به حقیقت جویی و کمال یابی میل به کرامت نفس و احترام، میل به آرامش، زیبایی دوستی، حب ذات و صیانت از نفس (جلب منفعت و دفع ضرر)، میل به خیر و فضیلت، تقدیس و پرستش موجود برتر، شکر و سپاس منعم که نوعی منفعت از او شامل انسان میشود (طوسی، 1364). پرسش مهم در اینجا آن است که آیا انسان دارای ویژگی ای به نام فطرت است؟ و آیا قبول فطرت تأثیری بر تربیت انسان دارد؟

ج. هدفدار بودن انسان

یکی دیگر از مبانی تربیت اخلاقی در قرآن هدفدار بودن انسان یا داشتن مطلوب نهایی است و آن عبارت است از رسیدن به سعادت و کمال. کمال یعنی شکوفایی استعدادهای درونی انسان و سعادت به لذت پایداری گفته می شود که از جهت کمی و کیفی دارای برتری و دوام نسبت به سایر لذت هاست (قرشی، 1352). قرآن، هدف و کمال انسان را در آگاهی کامل و علم شهودی و حضوری او به خدای داند که همان قرب حقیقی نسبت به پروردگار است و با تلاش و تهذیب نفس به دست می آید (کلانتری، 1377).

د. اختیار

اختیار در لغت به معنای «توانایی انتخاب درست از نادرست است» (مصباح، 1377) در اصطلاح نیز به معنای آزادی در انجام افعال به همراه آگاهی و توانایی بر انجام می باشد (مصباح، 1375). برای انجام یک فعل، اراده انجام دادن آن لازم است و برای اراده کردن باید ابتدا به تصور، فعل، سپس تصدیق به نوعی فایده در آن پرداخت و اعتقاد به قدرت بر انجام آن فعل داشت تا شوق و میل به انجام آن در ما ایجاد شود. ارزش تمام کارهای اخلاقی انسان به وجود اختیار اوست؛ زیرا هرگز موجودی را بر آنچه استعداد و توانایی انجام آن را ندارد بازخواست نخواهند کرد. معمولاً انسانهایی که تبیل هستند و نمیخواهند خود را به زحمت بیندازند و به ترکیه نفس پردازند میکوشند رفتارهای نادرست خود را به عوامل قهری نظیر خواست خداوند جبر محیط یا ارثی بودن صفاتی نسبت دهند تا از زیر بار سنگین مسئولیت شانه خالی کنند.

هـ. معرفت پذیری انسان

معرفت پذیری یکی از استعدادهای ویژه انسانی و از مبانی تربیت اخلاقی به شمار پژه انسانی می آید. یکی از مسائل مهم در تربیت اخلاقی وجود محرک اصلی، به منظور حرکت برای خودسازی یا دیگر سازی اخلاقی است. آنچه می تواند برای شناسایی شکوفایی استعدادهای اخلاقی محرک باشد، شناخت نیاز انسان و میل به رفع آن است. بنابراین، انسان نیازمند معرفت به نفس خویش است. متأسفانه انسان در اثر توجه و پرداختن بیش از اندازه به امور زه به امور مادی خود را فراموش کرده به سمت هلاکت می رود. معرفت نفس یعنی شناخت ویژگیهای انسان ضعفا اهداف و راه تکامل؛ همه اینها انسان را به سوی معرفت خداوند میکشاند؛ زیرا تنها خداوند است که می تواند همه میلهای ظرفیتهای و ضعفهای انسان را با کمالات نامحدود خود ارضاء کند (کبیری، معلمی، 1387)

رابطه تعلیم و تربیت از دیدگاه علامه طباطبایی

مشخص کردن حدود و مرزهای تعلیم و تربیت و بیان قلمرو هر کدام، در عمل میسر نیست؛ زیرا هر تربیتی مستلزم تعلیمی است و هر تعلیمی نوعی تربیت به شمار می آید؛ ولی از نظر مفهوم می توان تفکیکی میان آن دو قایل شد. از نظر مفهوم، تربیت معنی گسترده و فراگیری دارد و همه ی جنبه های شخصیت انسان را دربرمی گیرد؛ ولی تعلیم فقط بخشی از جنبه های شخصیتی را شامل می شود؛ به این دلیل، تربیت شامل تعلیم نیز هست و میان آن دو عام و خاص مطلق برقرار است و تعلیم انسان وسیله ای برای تربیت ابعاد شخصیتی او به شمار می آید. افرادی که از نظر عاطفی، اجتماعی و جسمانی رشد بهتری دارند، قابلیت رشد فکری و تعلیمی بیشتری دارند؛ از طرف دیگر، تربیت انسان در جنبه ای بدون پرورش بعد فکری او ممکن نیست. هر تربیتی مستلزم تعلیمی است و «تعلیم وسیله ی تحصیل است» (خمینی، 1360)

اهداف تعلیم و تربیت از منظر علامه

علامه طباطبایی وجود هدف را در تمامی فعالیت های فردی و اجتماعی و اتخاذ روشهای مناسب با آن اهداف را در جهت نیل به اهداف ضروری می داند. تعلیم و تربیت که یکی از فعالیت های فردی و اجتماعی است، به اهداف و تعیین

روش هاي مناسب براي نيل به آنها نياز دارد . علامه معتقد است انسان در فعاليت هاي فردي و اجتماعي خود از داشتن هدف گريزي ندارد و هرگز از تعقيب هدف خود از راه مناسب و به كار بستن مقرراتي كه برنامه ي كار است، ببنياز نيست؛ بنا بر اين، داشتن اهداف با برنامه و روشهاي مناسب در تعليم و تربيت ضروري مينمايند. با توجه به آنچه گفته شد، هدف هاي تعليم و تربيت را از منظر علامه طباطبائي ميتوان به اين شرح طبقه بندي كرد:

الف. هدف غايي

ب. اهداف واسطي

الف. هدف غايي، رسيدن به توحيد در مرحله ي اعتقاد و عمل

علامه طباطبائي هدف غايي تعليم و تربيت را رسيدن انسان به توحيد، در مرحله ي اعتقاد و عمل مي داند. كمال انسانيت و هدف نهايي زندگي انسان، از ديدگاه علامه در اين است كه انسان به وجود آفريننده ي آسمان ها، زمين و كل پديده هاي عالم اعتقاد داشته باشد؛ آن گاه، در مرحله ي عمل، هر عملي كه انجام مي دهد، حاكي از بندگي او به خداوند تبارك و تعالي است . علامه در اين مورد چنين مي گويد «: از نظر اسلام، هيچ هدفي براي آفرينش انسان و زندگي او نيست، جز ايمان و توحيد خداوند متعال در مرحله ي اعتقاد و عمل؛ يعني اسلام كمال انسانيت و هدف نهايي زندگي انسان را در اعتقاد به خدايي ميداند كه همه ي پديده ها و موجودات را آفريده و بازگشت همه به سوي اوست . پس از تحصيل چنين ايمان و اعتقادي، همه ي اعمالش حاكي از بندگي او به خداوند متعال است؛ در اين صورت، توحيد در ظاهر و باطنش رسوخ كرده، خلوص در عبوديتش در گفتار و كردار ظاهر مي گردد(طباطبائي، ۱۳۶۳).

ب. اهداف واسطي

اهداف واسطي تعليم و تربيت اسلامي را از ديدگاه علامه طباطبائي مي توان در چند هدف مطرح كرد:

۱. اهداف اعتقادي

از آنجا كه اعتقاد هر مسلمان همراه با تربيت اسلامي در حال تكوين و تكميل است، هدف اعتقادي ، در اين تحقيق يك هدف واسطه اي در نظر گرفته شده؛ با اين حال اهداف اعتقادي تعليم و تربيت اسلامي در رأس اهداف ديگر آن قرار دارد؛ زيرا بدون اعتقاد و ايمان درست، زندگي سالم و معقول براي انسان ميسر نيست . سعادت و رستگاري انسان در پرتو اعتقاد صحيح او تأمين مي شود و اعتقاد فرد، زيربنائي ترين عنصر در زندگي اوست كه تمامي اعمال و حركاتش از آن تاثير مي پذيرد و بر طبق آن جهت مييابد. از نظر اسلام، فراگيري امور اعتقادي بر همه واجب است.

هر فردي بايد در تحصيل عقیده و بينش صحيح به بررسي ها و تحقيقات جامع و دقيق، در حد توان خود اقدام نمايد و آزادانه، عقايدش را به طور استدلالي شكل دهد و از تعبد و تقليد در عقايد بپرهيزد . نظام تربيتي اسلام در تحقق اين هدف مسئوليت مهمي بر عهده دارد و بايد با برنامه هاي صحيح آن را عملي سازد.

اينك به برخي اهداف اعتقادي نظام تربيتي مبتني بر اندیشه ي علامه طباطبائي به شرح زیر اشاره ميکنيم :

-ايمان به عدل پروردگار در خلقت و تشريع(آل عمران،8)

-ايمان به غيب و امدادهاي غيبی(بقره،205)

- ايمان به معاد و نقش سازندهي آن در سير تکاملي انسان(بقره،177)

۲. اهداف اخلاقي

در وجود انسان يك سلسله ارزش هاي اخلاقي نهفته است؛ يعني به ارزش هاي اخلاقي گرايش دارد؛ بنا بر اين موجودي اخلاقي است . در اسلام تربيت اخلاقي انسان يکي از اهداف بسيار مهم تلقی شده است؛ طوري که رسول خدا (ص) هدف از رسالت خویش را رشد تکميل فضایل اخلاقي معرفي ميکند: بعثت الات م م مکارم الاخلاق (پاینده،1360)

تعليم و تربيت اسلامي - که مسئوليت انجام رسالت انبيا را برعهده دارد - براي پرورش اخلاقي دانش آموزان بايد اهدافي را در جهت رهائي آنان از جاذبه ي اميال نفساني در نظر بگيرد تا آنها بتوانند اميال و آرزو هاي خود را در مسيري رهبري نمايند که خداوند تعيين کرده است . اينک به برخي اهداف تربيت اخلاقي، از منظر علامه طباطبائي و ديگر صاحب نظران مسلمان اشاره مي کنيم:

- تزکيه ي نفس و آراستن آن به فضایل اخلاقي (نهج البلاغه ، نامه 31)

- ايجاد روحيه ي صبر و مقاومت در برابر سختي (ها عنکبوت،2)

- محاسبه و ارزيابي اعمال نیک و بد در زندگي (مجلسي، 1403)

- شناخت اهميت و نقش نظم و انضباط در زندگي (نهج البلاغه، نامه47)

- تقويت احساس مسئوليت و تعهد در برابر خدا و مردم (پاینده، ۱۳۶۰)

- ايجاد روحيه ي تولي و تبيري (ري شهري، 1362)

۳. اهداف نظامي

فراگيري فنون نظامي و رزمي براي دفاع و جهاد در ميدان هاي نبرد ضروري است. هدف از آموزش نظام ي در تعليم و تربيت اسلامي، در مرحله ي اول، بهره مندي از آن در ميدان هاي جهاد با کفار و دشمنان اسلام است . در اسلام جهاد، به خودي خود هدف نيست؛ بلکه وسيله اي است براي رسيدن به آرمان هاي الهي؛ بنا بر اين ضرورت دارد که به آموزش فنون نظامي و ايجاد آمادگي جسماني و رزمي در افراد جامعه اقدام شود . برخي اهداف آموزش نظامي در تعليم و تربيت علامه طباطبائي عبارت است از:

- حفظ دين و ارزشهاي الهي در جامعه (طباطبائي، ۱۳۶۳)

– جلوگیری از فساد و تباهی جامعه‌ی انسانی (بقره، 251)

– صیانت از ارزشهای معنوی و کرامت انسانی (طباطبایی، ۱۳۶۳)

— رشد و سلامت و نیرومندی بدن و توجه به امور ورزشی در بعد رزمی (پاینده، 1360)

۴. اهداف فرهنگی

یکی از مسئولیت‌های تعلیم و تربیت، در جامعه، حفظ آثار ارزشمند فرهنگی و انتقال آن به نسل‌های آینده است؛ به بیان دیگر، تعلیم و تربیت وسیله‌ی ارتباط میان نسل‌های گذشته، حال و آینده است که دستاوردها و تجارب نسل‌های پیشین را در اختیار نسل‌های کنونی و آینده می‌گذارد. در این‌جا برای انجام این مسئولیت، اهداف متعددی با عنوان هدفهای فرهنگی تعیین شده که برخی از آنها در تعلیم و تربیت علامه طباطبایی عبارت است:

– شناخت و پذیرش فرهنگ اسلامی و تلاش برای حفظ و گسترش آن (طباطبایی، 1363)

– بهرهمندی از آداب و رسوم منطبق با فطرت الهی انسان (همان، 1363)

– آشنایی با زبان و معارف قرآن و روایات (مجلسی، ۱۴۰۳)

۵. اهداف اجتماعی

سعادت و رستگاری انسان در پرتو تعاملات اجتماعی و در ارتباط با دیگران به دست آید می‌تواند. علامه طباطبایی در این‌مورد می‌گوید: «بدهی است که يك سعادت واقعی و کامل جز در پرتو همکاری اجتماعی میسر نیست؛ چه در غیر این صورت، اگر هم سعادت به دست آید، کامل و همه‌جانبه نخواهد بود» (طباطبایی، 1363).

رستگاری و سعادت انسان - همان‌طور که اشاره شد - در سایه‌ی گرایش اجتماعی و روح جمعی انسان حاصل می‌شود. تعلیم و تربیت در مورد این وظیفه و مسئولیت خطیر باید اهدافی را تعیین کند و برای نیل به آن بکوشد. بعضی از اهداف اجتماعی تعلیم و تربیت اسلامی از دیدگاه علامه طباطبایی عبارت است از:

– پرورش روحیه‌ی عدالتخواهی و دאوری به حق (مائده، 8)

– احترام به افراد و مراعات حقوق دیگران (مجلسی، ۱۴۰۳)

– ایجاد عادت به نظم و انضباط و رعایت مقررات اجتماعی در افراد (ری شهری، 1362)

روش های تعلیم و تربیت از دید علامه طباطبایی

هر نوع فعالیت انسانی برای رسیدن به اهداف مطلوب و تعیین شده اش، ناچار از روش مناسب و نظامندی است که با توجه به عوامل و شرایط حاکم بر آن فعالیت انتخاب می شود. برای درک ضرورت روش در فعالیت های انسانی لازم است به ضرورت وجود دین در زندگی انسان توجه شود؛ زیرا دین عبارت است از راهی که انسان در زندگی دنیوی خود، چاره ای جز پیمودن آن ندارد و انسان، در هیچ موقعیتی، از آن بی نیاز نیست (طباطبایی، ۱۳۶۳)؛ به بیان دیگر، بر خداوند لازم و واجب است سبیل قاصد و مستقیم را برای بندگانش معین کند تا آن راه، ایشان را به سعادت و فلاح بکشاند (همان، ۱۳۶۳). برای این منظور، خداوند پیامبران خویش را با کتاب های آسمانی برانگیخت؛ زیرا تنها با وجود راه و روش مناسب در زندگی، دستیابی به هدف آفرینش ممکن است؛ چنان که خداوند متعال فرمود: «وارد شدن از پشت بام خانه ها کار شایسته ای نیست؛ و لکن کار شایسته پارسیایی و انجام کار از راه مناسب آن است» (بقره، ۱۹۸)

در تعلیم و تدریس نیز باید با توجه به موقعیت یادگیری و شرایط آموزشی، روش مناسبی تعقیب شود تا اهداف آموزشی در جریان آن میسر گردد. اینک به برخی از روشهای حاصل از دیدگاه علامه طباطبایی اشاره می کنیم:

۱. روش عملی

در این روش، نخست معلم با بیانی کوتاه و رسا، قواعد و اصول کلی انجام عمل را توضیح می دهد و سپس دانش آموزان را به طور عملی، با مسئله درگیر می کند و در حین عمل، توضیح های لازم را برای مشکلات پیشآمده بیان می کند؛ بدین ترتیب، دانش آموزان را در حل مسائل یاری و هدایت می کند و به آنان در زمانی کوتاه مهارتی می آموزد. علامه طباطبایی در تأیید به کارگیری روش عملی در تعلیم و تربیت می گوید:

«روشی را که قرآن در تعلیم و تربیت به کار گرفته، عملی است. قرآن در طول ۲۳ سال، برای آموزش مردم آنان را به انجام اعمال و ادار کردن و پس از انجام اعمال، آنها را تجزیه و تحلیل کرده، صلاح، فساد و اشتباهاتی را که در عمل داشتند، بیان کرد و تعلیمات بعدی اش را با همین تجزیه و تحلیل آغاز کرد؛ بدین ترتیب نواقص و موارد انحراف را مذمت و نقاط قوت را مدح و تحسین کرد».

بنا بر این، روش عملی در تعلیم و تربیت اسلامی، به ویژه در تعلیم مسائل دینی از بدیهی ترین امور است؛ زیرا خداوند متعال در تعلیم امور تنها، به بیان کلیات عقلی و قوانین عمومی بسنده نکرده است؛ بلکه مسلمانان را از آغاز پذیرفتن اسلام به عمل واداشته است؛ از این جهت، هر مسلمانی که در فراگرفتن معارف دینی موفق بوده، قهرمان عمل به آنها هم می گردید (طباطبایی، ۱۳۶۳)

۲. روش مباحثه ای

معلم باید با یادآوری این نکته که هدف از مباحثه و گفت و گو تنها یادگیری و کشف حقایق است، دانش آموزان را از خطرهای این پرتگاه ها برحذر سازد و در مواقع بروز خطر واکنش مناسب نشان دهد و مراقب باشد که مباحثه ی دوستانه

به جدال و نزاع تبدیل نشود که در اسلام نکوهش شده است . امام صادق (ع) می فرماید: «ایاکم و المرء و الخصومة فانهما سیر حنان القلوب علی الاخوان و تنبت علیهما النفاق (شهید ثانی، 1368). از جدال و نزاع اجتناب کنید؛ زیرا دل انسان را نسبت به برادران دینی چرکین می کند و موجب می شود تخم های نفاق رشد کنند».

۳. روش عقلانی

روش عقلانی را از اصل «تعقل» در تعلیم و تربیت اسلامی گرفته اند . در این روش، معلم قوای ذهنی دانش آموزان را به فعالیت برمی انگیزد و فعالیت های ذهنی آنان را در جهت یافتن راه حل مناسب مسائل و کشف مجهولات تنظیم و هدایت می کند. معلم از گذشته، از این روش در تدریس رشته های مختلف علوم استفاده می کردند. این روش به دو شکل استقرایی و قیاسی انجام می پذیرد که هر کدام جایگاه خاص و مورد استفاده ی معینی دارد؛ مثلاً در علوم طب یعنی بیشتر سبک استقرایی و در ریاضی سبک قیاسی معمول است.

4. روش استقرایی

شیوه ی استقرایی، روش تبیین و تفسیر منطقی پدیده هاست . در این روش از طریق بحث در جزئیات و محسوسات، به مفاهیم و قوانین کلی می رسند؛ از این رو، استقرا پایه و اساس همه ی احکام و قوانین کلی در علوم است (مظفر، ۱۳۴۵).

5. اسوه ای

اسوه و الگوگیری در تعلیم و تربیت اسلامی اهمیت خاصی دارد . در این روش هدف این است که فرد در گفتار و رفتار، رفتارش، رفتار و کردار و گفتاری مطلوب خود قرار دهد و بدین گونه، موقعیت شاگرد بر اثر این الگوگیری تغییر یابد و حالت نیکو و مناسبی مطابق آن عمل و گفتار مطلوب و نمونه، در خویش و در رفتار فردی و اجتماعی او پدید آید . نکته های که باید به آن توجه کرد، اقتدا و اتباع نیکوست؛ یعنی فرد با آگاهی و شناخت از یک الگوی نیکو تبعیت و پیروی نماید؛ پیروی و الگوگیری کورکورانه در اسلام مذمت شده است.

6. روش امر به معروف و نهی از منکر

از جمله ی روش هایی که در اسلام برای تشویق و ترغیب افراد به انجام کارهای درست و مقبول و دور داشتن آنها از انجام کارهای نادرست به کار می رود، امر به معروف و نهی از منکر است. امر به معروف و نهی از منکر جنبه ی ارشادی دارد و برای هدایت افراد به صراط مستقیم و راه درست زندگی و نظارت بر حسن جریان امور و جلوگیری از مفاسد به کار می رود و جزء واجبات بوده، هر فرد مسلمان وظیفه دارد به آن اقدام نماید. علامه طباطبایی در این مورد می گوید: «مجمع صالحی که علمی نافذ و عملی صالح دارد. علم و تمدن خود را با تمام نیرو حفظ می کند و افراد آن مجتمع اگر فردی را ببینند که از آن علم تخلف کرده، او را به سوی آن علم برمیگردانند و شخص منحرف را از طریق خیر و معروف به حال خود واگذار نمی کنند و نمی گذرانند آن فرد به پرتگاه منکر سقوط کند و در مهلکه ی شر و فساد بیفتد؛ بلکه باید هر يك از افراد مجتمع با شخص منحرف برخورد و او را از انحراف نهی نماید». (طباطبایی، 1363)

نا بر این، مربیان تعلیم و تربیت اسلامی باید یادگیرندگان را به امور معروف هدایت کنند و موانع از ارتکاب آنها به امور منکر شوند. با توجه به همین موضوع، امر به معروف و نهی از منکر می تواند بر مبنای دیدگاه علامه طباطبایی و سایر متفکران اسلامی، یکی دیگر از روشهای تربیت اسلامی باشد.

نتیجه گیری

در این مقاله، نخست مبانی انسان شناسی، ارزش شناسی و معرفت شناسی علامه طباطبایی، به طور مختصر مطرح گردید. سپس بر مبنای اندیشه های ایشان، به استخراج اهداف و روش ها پرداخته، به برخی ویژگی های معلمان در تربیت اسلامی اشاره شد. همچنین در مقاله حاضر به بررسی معنا و مفهوم تعلیم و تربیت و تفاوت این دو مفهوم و همچنین بیان نظریات علامه طباطبایی در ارتباط با اهداف و روش های تعلیم و تربیت پرداخته شد. از پژوهش حاضر می توان نتیجه گرفت که هدف غایی آفرینش انسان رسیدن به هدف غایی یعنی توحید در اعتقاد و عمل است، لیکن بایسته و شایسته است تعلیم و تربیت نیز همسو با هدف نهایی آفرینش صورت گیرد و در نهایت مربیان و متریبان به توحید در اعتقاد و عمل دست یابند همچنین نتایج یافته ها با پژوهش (کبیری، معلم، 1388) همسو است. ذکر این نکته به عنوان يك نتیجه گیری کلی لازم و ضروری است که تربیت زمانی می تواند موفق شود که به پیدایی برخی صفات رفتاری مطلوب در یادگیرنده منجر شود و از آنجا که در تربیت اسلامی رسیدن به توحید و پرورش انسان خداپرست هدف غایی مطرح شده، می توان اذعان کرد که نقش اسوهای مربی یا معلم جایگاه و اهمیت ویژه ای دارد.

منابع

1. ایمانی نایینی، محسن. (1367). تبیین معیارهای برنامه‌ی درسی بر اساس معرفت‌شناسی و ارزش‌شناسی رئالیستی علامه (ره) و برودی، رساله‌ی دکتری، دانشگاه تربیت مدرس.
2. پاینده، ابوالقاسم. (1362). نهج الفصاحه، تهران، انتشارات جاویدان، ج 13.
3. جعفری، محمدتقی. (1364). ترجمه و شرح نهج البلاغه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
4. جعفری، محمدتقی. (1378). تعلیم و تربیت، تهران، پیام آزادی.
5. خمینی، روح الله. (1360). ولایت فقیه، تهران، انتشارات امیرکبیر.
6. دهخدا، علی اکبر (1334). تهذان، دانشگاه تهران
7. راغب اصفهانی، ابی القاسم حسین ابن محمد. (1412). مفردات الفاظ قران، بیروت، دار الشامیه
8. ری شهری، محمد. (1362). میزان الحکمه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
9. شهید ثانی. (1368). منیه المرید، ترجمه‌ی محمد باقر حجتی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
10. صالحی، اکبر، یار احمدی، مصطفی. (1387). تبیین تعلیم و تربیت اسلامی از دیدگاه علامه طباطبایی با تاکید بر هدف‌ها و روش‌های تربیتی. تربیت اسلامی. (3) 7
11. طباطبایی، محمدحسین. (1346). تفسیر المیزان، ترجمه محمد تقی مصباح یزدی، قم، دارالعلم، ج 3.
12. طباطبایی، محمدحسین. (1363). تفسیر المیزان، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجا، ج 2-7
13. طباطبایی، محمدحسین. (1367). تفسیر المیزان، ترجمه ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تهران، بنیاد علمی و فرهنگی علامه طباطبایی، رجا
14. طباطبایی، محمدحسین. (1371). انسان از آغاز تا انجام، ترجمه‌ی صادق لاریجانی، تهران، دانشگاه الزهراء.
15. طباطبایی، محمدحسین. (1371). بررسی‌های اسلامی، تهران دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ج 1
16. طباطبایی، محمدحسین. (1372). اصول فلسفه و روش رئالیسم، قم، انتشارات صدرا، ج 2.
17. طباطبایی، محمدحسین. (1373). بدایه الحکمه، ترجمه علی شیروانی، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ج 3.
18. طباطبایی، محمدحسین. (1385). تفسیر المیزان، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، تهران، کانون انتشاراتی محمدی. ج 1.
19. طوسی، نصیرالدین محمد. (1364). اخلاق ناصری، تهران، خوارزمی، ج 3
20. قرآن کریم
21. قرشی، علی اکبر. (1352). قاموس قران، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
22. کافی، مجید. (1380). اندیشه‌های اجتماعی علامه طباطبایی، تهران، پژوهشکده‌ی حوزه و دانشگاه.
23. کبیری، زینب، معلمی، حسن. (1388). مبانی و شیوه‌های تربیت اخلاقی در قران کریم از دیدگاه علامه طباطبایی، معرفت اخلاقی (1).
24. کلانتری، الیاس. (1377). المعجم المفسر الایات القران الکریم، تهران، اسوه
25. کلانتری، عبدالحسین. (1368). معنا و عقلانیت در آرای علامه طباطبایی و پیروینچ، قم: کتاب طه (چاپ شریعت)، چاپ اول.
26. مجلسی، محمد باقر. (1403). بحار الانوار، تهران، انتشارات آخوندی.
27. مصباح، محمدتقی. (1377). اخلاق در قران، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی
28. مصباح، محمدتقی. (1377). توحید در نظام عقیدتی و ارزشی اسلام، بی‌جا، شفق، ج 4
29. مظفر، محمد رضا. (1345). المنطق، نجف، انتشارات لقمان، ج ۲

